من يتوكل على الله فهو حسبه
دستور الانشا
معروف به

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس قدیمی را که قلم قدرت او رقم هستی بر جریدهٔ عالم نگاشته و نعت قدسی اساس نبی کریمی
که نور نبوتش در وجود اول و در ظهور آخر علم هدایت برافراشته اما بعد چنین گوید خوشه‌چین خرمن
ارباب حقائق خادم الطلبه محمد فائق که روزی در محفل فیض منزل نواب والا جناب کریم الاخلاق
عمیم الاشفاق نواب قاسم علیخان بهادر قیام جنگ دام اقباله بمقتضای آب و خورش وارد
وقت بود تقریباً امر عالی اصدار یافت که صاحبزادگان بلند اقبال ما بدولت در خطوط نویسی
باید مهارتی ندارند اگر چندی القاب و آداب مراسلات و مکاتبات منشیانه بحفظ مراتب بعبارت
سلیس خاطرنشین موافق رسم زمانه حال نوشته آید بیفایده نخواهد بود لاجرم بر طبق ارشاد آن والا منزلت
معنی منقبت کسبی بر بیان حال ... در اندک زمان مختصری ترتیب داده و چون منطوی بر ضوابط انشا است
موسوم بدستور الانشا گردانیدم **فصل اول** بتحریر القاب و آداب که خردان به بزرگان نویسند
فصل دوم بسطر القاب و آداب که بهمسران نوشتن می نگارند **فصل سوم**
القاب و آداب که بزرگان بخردان رقم میسازند **فصل چهارم** در ترقیم پروانه و شقه
و فارخطی وغیره **فصل پنجم** در نوشتن بعضی خطوط ضروری و کاغذ شرعی

فصل اول در القاب و آداب که خردان به بزرگان می‌نویسند القاب

وآداب سلاطین بندهٔ کمترین عقیدت آیین محمد امین بجناب فلک انتساب ملازمان
عتبهٔ عبودیت نشان حضور فیض گنجور گیهان خدیو مملکت پناه سلطنت دستگاه ناصب اعلام جهانبانی رافع
رایات کشورستانی غرهٔ ناصیهٔ دولت و عظمت قرهٔ باصرهٔ ملت و حشمت اورنگ نشین خلافت
و جهانداری محفل آرای ابهت و بختیاری سلیمان شوکت سکندر صولت چراغ افروز دودهٔ صاحبقرانی
فروغ دیدهٔ اقبال حضرت ظل سبحانی عرض میدارد مثال میمنت تمثال مشعر بر احکام خدمت متعلقه
اصدار عزت آثار نموده ذریعهٔ افتخار و وسیلهٔ احترام خانه زاد موروثی شد **ایضاً** خیرخواه بلا اشتباه
ترقی طلب سراپا ادب که از نقوش سجود عبودیت ناصیهٔ حال و استقبال را زیب و فرزین دارد بخدمت
حاشیه بوسان بساط سلطنت و ایستادگان پایهٔ سریر خلافت حضرت ظل الٰهی فرازندهٔ چتر شاهنشاهی
گیتی پناه کافهٔ انام ممد و معاون خاص و عام کوکب سپهر سطوت گوهر دریای عظمت تاج بخش
سلاطین نامگار تخت نشانان ملوک ذوی الاقتدار مروج احکام شریعت مزین سریر سلطنت خلد الله
ملکه و دولته عرض مطالب ضروری می نماید توقیع عالم آرای و طغرای کشورکشای یعنی دستور العمل
جهانداری و جهانبانی حلول اجلال و نزول اقبال فرموده سر عزت بر فلک رسانید **ایضاً**
بندهٔ عقیدت کیش ارادت اندیش خاکسار جان نثار احقر العباد و اصغر الافراد بر آستانهٔ تقدس
نشانهٔ حضرت شاهنشاهی ظل الٰهی صاعد مصاعد سلطنت و شهریاری عارج معارج خلافت و جهانداری
سلطان الاعظم مالک رقاب الامم گیهان خدیو حق پژوه جمشید فر سلیمان شکوه بانی مراسم مراحم
شاهانه موجد قوانین عواطف خسروانه تارک بندگی بسجود نیاز گذاشته بشرف امتیاز برداشته بجناب
خادمان خاص که مرجع مهمات کافهٔ انام و مرکز امور خاص و عام اند ملتمس میدارد فرمان واجب
الاذعان بشرف صدور سعادت دارین بخشید **ایضاً** آفتاب عالمتاب شهریاری و
کوکب شش جهت افروز جهانداری شهنشاه گیتی پناه خسرو جمشید کلاه حدقهٔ چشم دولت
قاهره غرهٔ ناصیهٔ خلافت باهره باعث امن و امان خرد و بزرگ موجب درستی مهمات سترگ و
فخر سلاطین عالی منزلت و اسطهٔ عزت خواقین بلند مرتبت از افق اقبال جاوید طالع و لامع باد و ضمانهٔ خورشید

میدارد پروانهٔ جهان مطاع خورشید شعاع برتارک ارادت کیشان پرتو مکرمت و ظل کرامت افکند

القاب و آداب دیگر امرای نامدار نواب نامدار قدر قدرت فضائلت خلد الله

دولته آداب نیاز و بندگی که شیوهٔ بندگان صمیمیت بجا آورده معروض میدارد اعزاز نامهٔ خجسته

فرجام ابواب کرامت بر روی ملازمان دولت کشاد حسب الامر بعمل خواهد آورد **ایضاً** نواب

مستطاب معلی القاب دام اقباله آداب تسلیمات فدویانه بتقدیم رسانیده عرض میدارد

سرفرازنامهٔ خجسته انجام در ساعت سعید اصدار عزت آورد بطریقی که نگاشتهٔ قلم فیض توام

تواند گرفت **ایضاً** نواب [illegible] مدار فلک جناب خورشید [illegible] دام عدله تارک نیاز بر خاک

عجز گذاشته بعرض مطلب میپردازد که دستهٔ گلستان افضال یعنی نامهٔ عزت و اقبال وردی وا

محمود زمان مسعود ورود کرامت فرمود حسب الارشاد کمر سعی خواهد بست **ایضاً** نواب

نامدار خداوند خدایگان زاد الله افضاله خاک اقدام خدام درگاه والا سرمهٔ چشم عبودیت

نموده ملتمس میشاید نامهٔ والا پروانهٔ معلی درباب تردد محالات و امداد تقاوی سرفراز ساخت

حسب الاشارت سرمو تجاوز نخواهد کرد **ایضاً** نواب نامدار پیر و مرشد خداوند نعمت

سلامت چهرهٔ ارادت را از خاک عقیدت آبرو بخشیده التماس میدارد شقهٔ خاص فیض اختصاص

دربارهٔ تقسیم تنخواه سوار و پیاده پرتو ورود افکند بنهجی که رقمزدهٔ کلک جواهر سلک شد ان شاء

الله تعالی همچنان بعمل خواهد آمد **القاب و آداب دیگر خوانین روزگار**

خانصاحب والا مناقب بلند مراتب ظله بعد ادای آداب جبهه سائی سدهٔ جاه و جلال معروض خدمت

فیض درجت گاه والا آنکه دیباچهٔ دولت و اقبال بورود میمنت آمود مفاخر بخشید و لوح صفوت و صفا

یعنی کتاب عالی حضرت قدر افزای کمترینان گردید **ایضاً** خانصاحب کرمفرمای نیازمندان و

قدر افزای کمترینان سلامت بعد تقدیم تسلیم عبودیت که طریقهٔ ملازمان فدویت شعار است

معروض باد صحیفهٔ فضل و کمال به نزول فیض شمول مباهات گوناگون عنایت فرمود **ایضاً**

خانصاحب والا شان رفیع المکان سلامت پس از ناصیه فرسائی عتبهٔ عظمت و اقبال

بعرض باریابان حضور انور میرساند خطاب بهمینت مضمون و کتاب عظمت مشحون کالوحی من السماء بنزول اجلال فرمود **ایضاً** خانصاحب خداوند نعمت غریب پرور سلامت بعد ابلاغ قوانین عقیدت و ارادت که سرمایهٔ بلندی و پیرایهٔ ارجمندی است مکشوف رای اشرف میگرداند پروانهٔ الطاف آگین بورود بهمینت آمود ممتاز گردانید **ایضاً** خانصاحب فیاض بالحاتم دوران سلامت بعد تمنای ملازمت کثیر المفاخرت و آرزوی خدمت وافر الکرامت بر ضمیر خورشید نظیر واضح باد در آبادی قریات فراری بموافق مضمون فیض مشحون پروانهٔ عالی اجرای کار نموده شد **القاب و آداب میرزا یا بیگ** میرزا صاحب فیض بخش عالم و عالمیان سلامت بعد اهدای هدایای آرزوی نیازمندی و اتحاف تحائف تمنای مستمندی بر آئینهٔ ذهن صافی روشن باد شقهٔ فیض مرقعه در قیمهٔ تلطف ناسمه تاج اقبال بر تارک ارادت کیشان نهاد **ایضاً** میرزا صاحب مرجع امور انام و مجمع مهمات خاص و عام دام حشمته و دولته غاشیهٔ اطاعت بدوش عبودیت کشیده عرضیداردنامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی بوصول تلطف شمول عزت و حرمت بخشید **ایضاً** میرزا صاحب سراپا عدل و احسان سلامت حلقهٔ ارادت بگوش عقیدت انداخته بجناب وابستگان دامن دولت عرض میدارد مفاوضهٔ شریف و مکاتبهٔ لطیف در اشرف اوقات شرف ورود بخشید **ایضاً** میرزا صاحب امیدگاه نیازمندان پشت و پناه بیکسان سلامت بعد دعا طلوع نیر دولت و اقبال از افق جاه و جلال بخدمت فیض موهبت گزارش مینماید و الانامهٔ مفاخرت آیات منزلت و مرتبت بخش خانه زاد گردید **ایضاً** میرزا صاحب مشفق شفیق ذکر مهربان بعنایت سلامت از خادم دیرینه که بوظائف خیرخواهی و اوراد دولت پژوهی مدام موظف میباشد عرض معروضه بدرجهٔ پذیرائی باد نوازشنامهٔ عالی قدر با فزای بندگان ضمیمی شد **القاب و آداب سادات عظام** میر صاحب خداوند نعمت نقاوهٔ دودمان سیادت دام اقباله از خاکسار فدویت شعار جان نثار سوخته آثار بر ضمیر بیضا نظیر ملازمان مستفید الخدمت روشن و هویدا میسازد سر فرازنامهٔ تفضل آمود

زیرنویس‌ها (حاشیه‌های بین‌السطور): داخل شدن پاینده گان؛ مانند وحی از آسمان ۱۲؛ جمع تحفه ۱۲؛ جمع بدیه ۱۲؛ زمین پوشش ۱۲؛ فرمان برداری ۱۲؛ رسیدن ۱۲؛ ستاره ۱۲؛ جمع آیت بمعنی نشان ۱۲؛ بخدمت ۱۲؛ جمع وظیفه ۱۲

جمع اثر بمعنی نشان ۱۲

موجبِ افتخارِ عقیدت کیشان کشت **ایضاً** میر صاحب زین سادات عظام و خلاصهٔ
شرفای کرام سلامت بندهٔ عقیدت کیش دولت اندیش پس از گزارش آداب خدمت و عرض
مید ارد تلطف نامهٔ والا مرتبت فرقِ ملازمانِ خیر طلب بر فلک رسانید **ایضاً** میر صاحب
قبلهٔ فیض رسانِ خاص و عام سلامت خیر خواه ترقی طلب سراپا ادب پس از تقدیم مراسم
نیاز و تبلیغ مراتب عجز و انکسار منکشف رای اقدس میگرداند نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال گلِ
چمنِ افضال یعنی گرامی نامهٔ طالع مسعود دولت آمود فرمود **ایضاً** میر صاحب امیدگاه
و کام دلهای محتاجان سلمه الله ظلال احسانه بعد تبلیغ تحیت مشتاق فدویت روش بخدمت ملازمان
سرکارِ عالی اقتدار مصدع اوقات می گردد جریدهٔ دولت و اقبال یعنی پروانهٔ کرامت
نشانه بصد و فیض نشور انواع انواع مباهات بخشید **ایضاً** میر صاحب قبله خداوند
فیض بخش فیض رسان سلامت از خیر سگال ترقی طلب که جبین نیاز بسجود عجز منقش دارد
بر خاطرِ قدسی مناظر و طبیعتِ حق طویت ظاهر و باهر باد عنایت نامهٔ همایون فال رسالت
اسعد و اوقات اشرف بر مضامین مرقومه مطلع گردانید **القاب و آداب**
قاضی مسند آرای دار القضا صدرِ صدق و صفا قاضی اسلام مرجع انام مد الله ظله
آدابی که در خور این کمترین است بخدمت ملازمانِ حضور بجا آورده معروض میدارد **ایضاً**
قاضی القضاة رفیع الدرجات سراپا حسنات دام قضاؤه آداب نیازمندی که سعادت
کونین در و مضمر است بتقدیم رسانیده عرض می نماید **ایضاً** ظهیر ملت بیضا نصیر شریعت
غرا مروج مراسم اسلام کفیل امور کافهٔ انام اعظم الله شأنه نقوش عبودیت را خط سرنوشت
ساخته التماس مینماید **ایضاً** فضیلت شعار شریعت آثار خجسته صفات ادام الله حسناته
خاکپای بندگان خاص تحمل الجواهر چشم صورت بین نموده بنوک قلم می آرد **ایضاً** مجمع
کمالات منبع سعادات شرعیه دام برکاته بعد اشتیاق ملازمت سراپا افاضت
بمکشوف رای بیضا ضیای میگرداند **القاب و آداب مفتی** مفتی احکام

شریعت غرا فتوی نویس ملت بیضا صان اللہ عزتہ و حرمتہ بعد آرزوی خاکبوسی اقدام
شریف عرض مینماید ایضاً ناسک مناسک عدل و داد سالک مسالک صدق و داد
زاد اللہ صدقتہ و عدلہ مراسم آداب فدویانہ کہ موجب افتخار دارین است عرض نمودہ
عرضمیدارد ایضاً راستی شعار درستی کردار فرمان روای دار القضا مفتی بی ریا زاد اللہ
دیانتہ ادعیہ ازدیاد دولت روز افزون روز و شب ورد زبان ساختہ بعرض میرساند ایضاً
مروج مسائل شرعی مترجم اخبار نبوی مفتی دین تابع شرع متین دام ظلہ آداب خدمت و مستعدی
بودہ بعرض میرساند ایضاً افاضت پناہ افادت دستگاہ سلالۃ دانش بزرگی منش
قائم دولتہ از تکلفات رسمی و مراسمات تکلفی پہلو تہی ساختہ عرضمیدارد القاب و
آداب علما و فضلا مجمع فضائل و کمالات محرم اسرار احادیث و آیات زاد اللہ
تحقیقاتہ خاک آستانہ شریف سرمہ دیدۂ دل ساختہ بارقام مطلب ضروری می دارد ایضاً
افضل العلما و اکمل الفضلا زبدۂ ارباب معقول و منقول خلد اللہ علمہ و فضلہ ادعیہ ترقی فضل و
کمال بلوح دل نیاز منزل مرقوم ساختہ بمدعا می پردازد ایضاً عمدۃ العلما قدوۃ الفضلا محقق
حقائق دین مدقق دقائق شرع متین دام علمہ و فضلہ اورا د عقیدت و اشغال ارادت وظیفہ لیل و
نہار ساختہ عرض مینماید ایضاً مقتدای ارباب علم و فضل پیشوای اصحاب عقل و نقل دام
فیضہ مدرسہ عبودیت را بدرس نیازمندی رونق دادہ عرض میدارد ایضاً کشاف علوم شریعت
وصاف فنون حکمت مدظلالہ راسخ العقیدت و صادق الارادت بعد عرض تسلیم بسجدت
بندگان حضور موفور السرور میرساند القاب و آداب فقرا و مشائخ کبار
طریقت شعار حقیقت آثار قدوۃ السالکین زبدۃ العارفین دام کشفہ بعد استلام عتبہ
مقدس رتبہ عرض میدارد ایضاً مجمع انوار لایزالی محرم اسرار جبروتی صاحب
مکاشفہ و مشاہدہ زاد اللہ معرفتہ آداب خادمانہ بجا آوردہ عرض میدارد ایضاً
حقیقت مآب طریقت انتساب مصدر برکات و حسنات عمم فضالہ ناصیہ عقیدت را

بر آستانهٔ فلک آشیانه گذاشته التماس مینماید ایضاً کاشف اسرار ملک و ملکوت
ناظر انوار تقدس و جبروت خلد الله کرامته از بساط بوسی بزم حضور انوار سعادت و قیتا
نموده التماس مینماید ایضاً مجمع علوم روحانی مورد فیوض سبحانی نقطهٔ دائرهٔ ہدایت
نکتهٔ کتاب کرامت زاد الله مفقره تارک نیاز بر سدهٔ رسوخ اعتقاد گذاشته بجناب خادمان
خاص عرض مینماید

القاب و آداب که فرزندان بوالد بزرگوار می نویسند

قبلهٔ امانی و آمال کعبهٔ جود و افضال دام اشفاقه بندهٔ وفا کیش
ارادت اندیش بعد تقدیم تسلیمات عرضه میدارد صحیفهٔ کاملهٔ کمترین فرزندان را
عزت و جاه افزود ایضاً قبلهٔ حاجات دینی و دنیوی دام اشفاقه بعد از تقدیم خدمات
شایسته که ذریعهٔ سعادت کونین و افتخار دارین است بعرض مطلب می پردازد سر دفتر دولت و
افزون یعنی والا نامهٔ میمنت مشحون بشرف ورود شفقت آمود مشرف گردانید ایضاً قبلهٔ
اعظم ایام و کعبهٔ اکابر انام دام شفقته بندهٔ دولتخواه ترقی طلب کمترین فرزندان بعد اظهار
مراتب کورنشات عرض مینماید عنایت نامهٔ نامی چهرهٔ وصول افروخته ایضاً قبلهٔ حقیقی و
مجازی کعبهٔ صوری و معنوی دام اعطافه جبین نیاز بخاک عقیدت فرسوده مکشوف رای اقدس
میگرداند مرحمت نامهٔ عاطفت شمامه که بکمال شفقت مرقوم شده بود عزت و خصوصیت بخشید
ایضاً قبلهٔ دو جهان و کعبهٔ جاودان خلد الله ظل اشفاقه ناصیهٔ عجز و نیاز بسجود ارادت
منقش ساخته عرض می نماید صفا و صحیفهٔ شریف ورود مفاخرت نمود ایضاً قبلهٔ فیض رسانی
و کعبهٔ آمال و امانی سلامت بعد تمنای حصول دولت آستانه بوسی ملازمان حضور موفور
عرض میرساند صحیفهٔ عظامی اصدار افتخار فرمود

القاب و آداب که فرزندان بمادر می نویسند

حضرت والدهٔ ماجدهٔ من دامت شفقتها بعد ادای مراتب تسلیمات
و گذارش مدارج کورنشات بعرض مستان بساط عصمت مناط میرساند نمیقهٔ انیقه پرتو جلال
افگنده ایضاً حضرت والدهٔ معظمهٔ مکرمهٔ من ادام الله اشفاقها فرزند کمترین عقیدت گزین

بعد ادای لوازم رسوخیت وپس از اظهار مراسم عبودیت مکشوف ضمیر انور میگرداند که نامهٔ فیض
شمامه در عین انتظار سرفراز ساخت ایضاً حضرت مخدومهٔ معصومهٔ من دامت اعطافها
بعد استظلال عنایات عالیه وتفضلات متعالیه بر ضمیر عاطفت تخمیر روشن و هویدا باد صحیفهٔ
همایون مبارک مضمون سعادت دارین بخشید ایضاً حضرت والدهٔ مشفقه زبدة العفائف
والمعظمات زاد الله الطافها ظل اقبال وسایهٔ افضال بر تارک نیازمندان عقیدت کیش
مستدام باد الطاف نامهٔ شفقت [illegible] ورود [illegible] ایضاً حضرت والدهٔ شریفهٔ مخدره
محتشمه خلد الله عظمتها سرمایهٔ [illegible] عظمی پیرایهٔ عواطف کبری [illegible] عتبهٔ علیه حاصل
نموده بجد سعادت باریافتگان حضور شفقت گنجور میرساند عاطفت نامهٔ گرامی شرف امتیاز کرامت
فرمود

القاب وآداب که برادران خرد به خواهر کلان مینویسند

همشیره صاحبهٔ عفیفهٔ مستورهٔ روزگار دامت عصمتها بعد آرزوی مدارج عنایات بی پایان
ومراتب عواطف فراوان که سعادت دارین در و مضمر است بعرض احوال می پردازد
منشور سعادت وطغرای فضیلت در احسن اوقات کمترین برادران را مفاخرت بخشید
ایضاً همشیره صاحبهٔ معصومهٔ دوران سلمها الرحمن بعد تمنای حصول دولت ملازمت
سراپا افادت بر ضمایر قدسی نظایر خدمهٔ عالی منزلت واضح ولائح باد کرامت نامهٔ عنایت
شمامه که مشعر بر حالات خیریت سمات بود انواع انواع مباهات بخشید ایضاً همشیره صاحبهٔ
مخدومهٔ مخدرات سرادقات عصمت زاد الله احسانها بعد استحصال سعادت بگزارش
نیازمندانه مکشوف رای خورشید ضیای میگرداند مثال بمثال یعنی نامهٔ نقش شمامه
متضمن بر کوائف بوی الطاف اقسام اقسام عزت کونین بخشید ایضاً همشیره صاحبهٔ شفقت
فرمای کمترین برادران دامت اخلاقها مطرح انوار مراحم ومطمح انظار مکارم بوده عرض
میدارد بورود صحیفهٔ سامیه نمیقهٔ نامیه عالم عالم سرفرازی رو نمود ایضاً همشیره صاحبهٔ
سراپا عطوفت وسراسر الطاف صانها الله عن [illegible] از وصول [illegible] الطاف [illegible]

ساخته باشند ایضاً مخدوم الانام مرشد خاص و عام دقیقه شناس معقولات و منقولات حضرت
مخدومی دام عنایته بعد اقتباس انوار فوائد از بستان آفتاب نشان ملازمان درگاه والا از
گلچینی تسلیم از بهارستان فیض نثار خادمان درگاه معلی بعرض مقاصد ضمیر عقیدت پذیر می‌دارد سرفراز
نامهٔ حقیقت آگین و صحیفهٔ کاملهٔ طریقت آئین بورود تفضل آمود فرق نیازمند را بر اوج فلک
رسانید از دریافت خیریت و ادراک صحت مزاج اقدس خرسندی حاصل کرد ایضاً در خدمت
علمای روزگار سرمنشأ فضلای عالی اقتدار حضرت استادی ادام الله علمه و فضله تحفهٔ
ارادت بهدیهٔ عقیدت بخدمت مستفیدان خدمت بگزینده باظهار مطلب لابدی میکوشد
پس از مدت مدید نامهٔ عزت بخش و حرمت افزا ورود فتحا[illegible] نمود بدریافت اخبار کلی و جزئی
اطمینان کلی و جزئی حاصل شد حالکه تا حصول دولت ملازمت بعنایات نامجات خیریت آیات
سرفراز شده باشند

فصل دوم در بیان القاب و آداب آشنایان و برادران قرابتی و نسبتی که مرتبهٔ مساوی دارند

برادر صاحب مشفق مهربان قوت بازو
برادران سلمه حاضر و غائب امیدوار از تلطف و تفقد خود دانسته معلوم فرمایند دیر است که
از نامه و پیغام فرحت التیام مسرور الوقت نگشته موجب تعلق خاطر است برخلاف گذشته
آینده را نویسان حالات خیریت آیات باشند که طمانیت قلبی از آن حاصل شود ایضاً
برادر صاحب توجه نمای فراوان و تفقد فرمای بی پایان سلمه بعد ابلاغ مراسم دوستی و یکجهتی
و اظهار مراتب اتحاد و یکتائی معلوم و مفهوم فرمایند مراسلهٔ بهجت عنوان و مکاتبهٔ مسرت سامان
در اوان اسعد ورود فرحت و عشرت نمود مبتهج و مسرور ساخت ایضاً برادر صاحب کرم
گستر و کرم فرمای مهربانی آور سلامت بعد سلام سنت الاسلام آنکه از دیر باز طبیعت اخلاص
طویت متعلق آنطرف است موانع عدم ارسال رسل و رسائل غیر از استقامت مزاج شریف امر
دیگر مبادا ایضاً برادر صاحب سراپا اشفاق و سراسر اخلاق سلامت بعد اظهار مراتب ازدیاد
مواصلت [illegible] آنکه عرصهٔ بعیدی گذرد که از حالات خیریت آیات اطلاعی دست نداد

آینمعنی باعث تفکر و تردد است مناسب که احوال خود را ترقیم فرموده باشند ایضاً برادر صاحب
تصفیات بخش چمن قرابت وطراوت افزای گلزار عطوفت سلامت بعد اطلاع شرایط آرزوی
ملاقات که پایانی ندارد مشهود رای اتحاد پیرای باد مفاوضهٔ مسرت بهجات مکاتبهٔ نشاط ابا
پرتو ورود افگند بمطالعهٔ آن صحیفه صحت و تندرستی اطمینان کلی حاصل شد القاب و
آداب که آشنایان هر قوم رامی نویسند خانصاحب قدیم الاحسان
عمیم الامتنان سلامت مدت مدید و عرصهٔ بعید منقضی میگردد که از دریافت خیر سگالی مزاج
صحت امتزاج انشراح و ابتهاج خاطر دست نداد لهذا انگرانی شدید دارد در صدد که از خبر کلمات
خیریت آیات شادمان سازند ایضاً میر صاحب عالی قدر والا مرتبت سلامت
آرزوی ملاقات عظامی و تمنای مواصلت گرامی چندان نیست که بتحریر قلم در آید پس از
آنکه بترقیم کوائف ضروری پردازد نامهٔ والا مرسلهٔ آن عالی قدر بحصول پیوست بر طبق
ارقام شریف در مقدمهٔ معلومه حتی المقدور ساعی خواهد بود ایضاً شخصی صاحب شفیق مهربان
تفقد فرمای بی پایان سلامت تمنای مواجهت و آرزوی مکالمت در قید قلم آوردن
آب در پاتکیل هشت پیمودن است پس اولی آنست که بتحریر مطالب پیش نهاد خاطر پردازد صحیفهٔ
اخلاص و رقیمهٔ اختصاص مصحوب برادر عزیز فرحت بخش خاطر منتظر گردید ایضاً محب صاحب
سراسر عطوفت و سراپا رافت سلامت بعد سلام مصادقت انجام و پیام موالات
التیام معروض رای تودد انتمای آنکه مراسلهٔ محبت قرین و قبالهٔ انبساط آگین چهرهٔ دوستی و اتحاد
را آب و رنگ خرمی بخشید ترقب که همین نسق از خط و کتابت یاد و شاد فرموده باشند
القاب و آداب آشنایان که مرتبهٔ مساوی دارند محب صادق
و مخلص واثق دوستدار بی ریا و آشنای با صدق و صفا سلامت بعد استطلاع حالات
خیریت آیات مکشوف ضمیر تودد تخمیر باد نسخهٔ دوستی و اتحاد مجموعهٔ صدق و وداد در حسین ساعات
اصدار بهجت نمود ایضاً صادق الاخلاص راسخ الاتحاد کلید گنجینهٔ دوستی مفتاح خزینه

یکجهتی سلامت از شدائد مفارقت و مکائد مباعدت چه نگارد و چه طراز دو از شوق نامه دوستی و
وداد که رقم زده کلک محبت سلک شده بود عالم عالم شادمانی حاصل ایضاً دوست صداقت
آثار عمیم اللطف والاحسان سلامت از دوری ضروری و مهجوری لابدی چه بقلم آرد مسبب
الاسباب سببی سازد که پرده مفارقت برخیزد از مطالعه عنوان صحیفه اتحاد که رقم زده
قلم وداد شده بود انبساط خاطر اندوخت ایضاً محب حقیقی و مجازی و دستدار صوری
و معنوی سلامت بعد تحصیل ملاقات خرمی آیات مکشوف خاطر باد بوصول ملاطفه معاطفه
ریاض محبت و یکجهتی سیراب و شاداب گردید ایضاً مجمع مکارم اخلاق و مصدر احمد وفاق
سلامت ریاض اخلاص آباد مصادقت زینت جا و تحیه التماس مید ارد اشتیاق نامه اتحاد
شمامه متضمن بر حوال خیریت مآل آن صداقت سمات باصد خرمی آثار خوش وقت گردانید
القاب و آداب که شوهر بزوجه نویسد حفظ الهی حرز یاسمینی قرین حال آن عفیفه
روزگار باد و پناه عصمت خیر العاصمین بوده دریافت نمایند مکاتبه سراپا ملاطفه مرقوم بنا
اشتیاق رسید مندرجه مفهوم گردید ایضاً انیس خاطر غمگین و جلیس دل اندوهگین دام اتحاد و یاد در
حفظ الحافظین باشد معلوم نماید صحیفه بهجت و رقیمه مسرت ورود نشاط آورد به دریافت خیریت مسرور و مبتهج
گردید ایضاً عزیزه و فاکیش عفیفه محبت اندیش دام اخلاصها حق سبحانه تعالی در پرده عصمت
نگاه داشته بمطالب صوری و معنوی رساند خطوط محبت نموط علی التواتر رود نمود و بر احوال
مسطوره اطلاع بخشیدند ایضاً مونس شبهای تنهای موجب قرار و شکیبائی زاد الله
عصمتها بعد اظهار مراتب اشتیاق و ابراز مدارج وفاق آنکه خط مسرت نمط در مقدمه که مرقوم
شده بود بنظر گذشت ایضاً چمن آرای حدیقه وفاداری گلشن پیرای باغ کامکاری داشت
محبتها در رضای الهی خوش و خرم بوده اوقات پسندیده خود بحسنات گذرانند رقیمه الوداد
صحیفه الوفاق یعنی خط مسرت در عین انتظار وصول بهجت شمول نمود القاب و آداب که
اهلیه بشوهر خود نویسد تسلی بخش خاطر حزین و تشفی نمای باطن غمگین سلمه الله تعالی از

دولتِ وصال دور مانده و از بزمِ حضور مهجور افتاده آتشِ فراق و نایرهٔ اشتیاق متاعِ صبر و
شکیبائی سوخته چه نویسد صحیفهٔ الفت ورود و فرحت نمود مرهمِ زخمِ دل ساخته بمدعا می پردازد
الصفا واقفِ رازِ محبت و کاشفِ اسرارِ مودت سلامت از تکلفاتِ رسمیه و تعینات عرفیه
گذشته بی تکلف بمطلب می درآید رقیمهٔ دلکشا و صحیفهٔ جان فزا در اشرف اوقات و احسن ساعات
روی ورود نمود الصفا محرمِ حریمِ خلوت و جلوت سراپا خلوصِ محبت و مودت سلمه الله نایرهٔ
اشتیاق و اشتعال آتشِ فراق چندان نهایت که بزبانِ قلم درآید ناچار بمدعا که واجب الارقام
می پردازد مکتوبِ جان نواز دلکشا نزولِ فرحت شمول نمود کیفیت مرقومه با دراک
رسید الصفا مصدرِ وفا مرکزِ صدق و صفا دام ظله چون بموالهٔ شوق وصال
بهجت تا آن که از تحریر خارج است عنانِ سمندِ قلم را از این وادی عطوفت ساخته بمدعا گراید
ملاطفهٔ لطیف و مکاتبهٔ شریف رسید باعثِ سرور و شادمانی گردید الصفا سرمایهٔ زندگی و پیرایهٔ
فرخندگی سلامت التهاب مشاعلِ دوری و اشتعال نوائرِ مهجوری بنحوی نیست که بتحریر و
تقریر درست آید لاجرم بمقصد می درآید مکتوبِ مرغوب القلوب در ساعتِ مستحسن جلوهٔ
استحصال داد **القاب و آداب که عاشق بمعشوق نویسد** غنچهٔ
نودمیدهٔ گلزارِ خوبی نوبادهٔ نورسیدهٔ باغِ محبوبی زاد الله حسنه عالمِ عالم آرزوی بهجت
حضور و جهان جهان تمنای ملازمت نمود الله سرور بر ملازمانِ حاشیهٔ قرب اظهار ساخته
عرضِ احوالِ کثیر الاختلال مینماید تا از خاکِ آستانهٔ شریف سرمهٔ بینائی در چشمِ ظاهر بین
نکشیده قسم بگلستانِ حسن که اشکِ ارغوانی مهرهٔ سرخ بر بساطِ چهرهٔ زرد چیده و این شعر
حسبِ حال از خامهٔ مژگان بر بیاضِ دیدهٔ گریان نگاشته بیت ز سر گذشت بی تو آب
چشمم * یکی از سر گذشتم بی تو این است * الصفا زینت بخشِ بزمِ رعنائی شمع افروزِ محفلِ
زیبائی نگار الله وجهه نایرهٔ اشتیاق همآغوشی و آتشِ آرزوی همدوشی متاعِ صبر و شکیبائی و خرمن
تاب و توانائی چندان سوخته و نفسِ آه بر باد داده که اثری یا نشانی از آن در عالمِ وجود یافته شود قیاس

از ایام مهاجرت ولیالی مفارقت برین بیدل میگذرد چه گوید وچه نویسد الضّا بادهٔ نوشم
میخانهٔ تغافل مشربی دائم بردوش صیدگاه خود مطلبی وفقه الله لوصله سرشک نیاز را بدولت
پابوسی نازرسانیده ودیدن داغ دل را براه انتظار وصال روشن گردانیده التماس میدارد
نامهٔ الطاف انتما وصحیفهٔ اعطاف نما ورود بهجت نمود که غازش مرهم زخم دل وسواد حرفش
سرمهٔ چشم سوید ارشتیاق ساخته ترقیب که همبرین منوال ازنگارش احوال ترفیع الآلام ودرگر
ودفع قلق مهجوری نموده باشند القاب وآداب که معشوق بعاشق بنویسد
شوریدهٔ دشت محبت وآشفتهٔ وادی محبت زاد الله عشقه مراتب اخلاص ومدارج اتحاد
روز بروز در تزاید وترقی باد ازشنیدن جذبهٔ عشق وشورش سودایی اختیار خاطر متعلق
است مادام که دولت وصال فائز گردد بتنقیهٔ دماغ وتصفیهٔ قلب کوشیدن ضرور دانند
الضّا سوختهٔ آتش دوری وافروختهٔ داغ مهجوری افازه الله بمراده آداب محبت لوازم
صداقت پیش رسانیده زبان قلم را بتحریر مطلب تر زبان می سازد بی وجود با جود آن
سالک مسالک صدق وصفا وآن ناهج مناهج مهر ووفا محفل حضور وبزم سرور غیر از تکدر خاطر
ثمرهٔ دیگر نمی بخشد جلد خود را برساند ونهال مراد بستر زمین دل فشاند الضّا خانه بردوش عالم
تجرید وحلقه بگوش جهان تفرید دام عشقه بعد استحکام قدم عشق برجادهٔ مصادقت واستکمال مرتبهٔ
خصوصیت بزمرهٔ عشاق روشن باد چون قلب از حرارت فراق وحقیقت سراسیمگی از فرط وفاق
زبانی اکثری وضح گشت اینقدر بباید ونشاید فصل سوم دربیان القاب وآداب که
بزرگان بخردان بینویسند برخوردار سعادت آثار سرمایهٔ زندگی اطال الله عمره بعد
آرزوی دیدن بوسی واضح ولائح باد کیفیت شبانه روزی اینجانب نوعی که میگذرد وفراخور شکر
وسپاس است ومژدهٔ صحت وعافیت آن سرمایهٔ سعادت استدعا میدارد الضّا برخوردار
بلند اقبال فرخنده فال محفوظ باشند بعد تمنای دیدار فرحت آثار مشهود باد اخبار احوالم بصحت
مقرون است وخیریت آن قرة العین ام خواهان الضّا برخوردار نور الابصار خجسته اطوار اطال الله عمره و

بعد استدعای وجوهات خیریت مخفی نماند احوال اینجا نوعی که دارندهٔ جزو و کل میدارد سزاوار
حمد و ثنا است صحت و عافیت آن نور چشم دوام استدعا می نماید ایضاً برخوردار حمیده آیات
ستوده صفات طال عمره بعد دعائی که فاتحهٔ کتاب و خاتمهٔ کلام است بر ضمیر سعادت تخمیر
ظاهر و باهر باد حقیقت یومی اینجانب بحمد ایزدی مقرون است و حالات خیریت آیات
آن فرخنده خصال شب و روز جویان میباشد ایضاً برخوردار اقبال آثار سعادت آثار در حفظ
الهی باشند بعد آرزوی دیدار و تمنای ملاقات فرحت شمار معلوم و مفهوم باد که اوقات و حالات
چنانکه گذشته و می گذرد مستوجب شکر و منت است و نوید تندرستی و صحت و عافیت آن ستوده صفات
پیوسته مطلوب دارد القاب و آداب که مادر و پدر بدختر نویسند برخوردار
نور چشمی سرمایهٔ عصمت و پیرایهٔ عفت بر قامت آن نونهال حدیقهٔ آفرینش بنده باد از چند ماه
باستماع مژدهٔ خیریت مسرور نگردیده سبب نگرانی خاطر است لازم که پیوسته نویسان حالات
باشند تا خرسندی و خوشوقتی دست دهد ایضاً روشنی بخش دین و الدین طال الله عمرها
بعد تحریر دعا مزید عمری که خلاصهٔ مطالب و زبدهٔ مآرب است مفهوم باد خط مسرت نمط مطالعه درآمد
بدریافت صحت و عافیت خوشی و خرمی رو نمود ایضاً برخوردار قرة العینی سلمها الله تعالی بعد دعا مکمل
والدین برای فرزندان سعادتمند پیش نهاد خاطر دارند واضح میگرداند بارها خطوط مسرت مخطوط
مشعر بر چگونگی حالات صحت آیات رسید بمطالعهٔ آنها خوشی حاصل گردید ایضاً نور دیدهٔ پدر و مادر
ظاهر و باطن زاده الله قدرها و عمرها هرچند که از آیندگان آن طرف احوال خیریت تا آن عصمت مآب میرسد لیکن
بالتخصیص خطی که متضمن رویداد آن صوب باشد نرسیده تردد و تفکر لاحق می ماند گاه گاه کیفیت
خود می نوشته باشند که اطمینان قلبی میشده باشد ایضاً نور الابصار عصمت آثار عافیت با تعبد
اظهار مراتب پابوسی مطالعه باد دیر است که از دو کلمهٔ خیریت آیات صحت سمات منشرح نگشته
اضطراب خاطر و تعلق طبیعت است لازم که در فرستادن خط و کتابت محتوی بر صحت و عافیت
جهد بلیغ داشته باشند القاب و آداب که استادان بشاگردان نویسند [illegible]

مکتب صلاحیت تعلیم پذیر بستان تربیت علمه الله کثیرا حلیه سعادت و پیرایه ارادت از ادعیه
ماثوره سحری پیش رسانیده باظهار مرکوزات خاطر و مکنونات باطن می پردازد مدتی است که
بدرک چگونگی حالات انشراح خاطر دست نداده موجب اضطراب است لازم که بتحریر کیفیت خود خوشوقت
نمایند ایضاً عمده تلامذه سعادتمند زبده شاگردان ارجمند اعطاه الله علماً و فضلاً بعد دعای
ترقی علم و تزاید فضل که دولت بی زوال است مشهود آیینه ذهن رسا میگرداند قبل ازین خطی
مشتمل بر کیفیت باندو بعد رسید و راحت آمود خطی وافر بخشید بود ازان زمان تا حال احوال خود
بنگارش نیاورده نجسته طبیعت متعلق میباشد انسب که از فرحت فراخ بهجت خاطر
مطلع ساخته باشند ایضاً اقبال نهاد میمنت مآل سعادتمند خجسته خصال وفقه الله
لتحصیل العلوم بعد ادعیه ازدیاد علم و فضل و التماس ترقی فهم و ذکا مشهود باد از روزیکه وا [illegible]
الطرف شده اند از احوال ایشان اطلاعی نیست موجب انتشار طبیعت است لازم که
تا آمدن خود نویسان خیریت باشند که جمعیت خاطر دست دهد القاب و

آداب که برادر کلان و همشیره کلان به برادر خرد می نویسند

برادر عزیز سراپا تمیز بعافیت باشند بعد ادعیه وافیات که خلاصه مطالب است مشهود
خاطر باد احوال این محال قرین خیریت است و جمعیت خاطر و طمانیت قلبی آن خجسته
خصال مطلوب دارد ایضاً برادر عزیز گرامی قدر عالی منزلت حفظ الله تعالی بعد دعای
ترقی عمر و دولت مشهود خاطر باد اخبار حالات اینجانب بفضل ایزدی موجب شکر است و صحت و عافیت
ایشان مرغوب و مطلوب دارد ایضاً برادر عزیز عالی وقار زاد الله سعادته بعد دعای ازدیاد سعادت
و اقبال محبت نماند روید [illegible] بهر حال مقرون منت و احسان الهی است و خیریت و عافیت
آن عزیز القدر مستدعی ایضاً برادر عزیز گرامی منش والا دانش زاد الله عمره بعد دعائی که ثمره حیات
بدو متعلق است حقیقت می پردازد درینجا همه خیریت است و خیریت آن برادر بجان برابر مطلوب
دارد ایضاً برادر بجان برابر رجحان بهره زاد الله قدره بعد دعای ترقی عمر و دولت آنکه احوال اینجانب بفضل

رب معبود مقارن خیریتها است و خبر خیریت آن عزیز سراپا تمیز مدام استدعا دارد

القاب و آداب که برادر کلان و همشیرهٔ کلان بهمشیرهٔ خردی نویسند

همشیرهٔ صغیره سلمها الله تعالی دعای مزید عمری و ترقی دولت که شبانه روز ورد زبان وارد
مقرون اجابت باد قبل ازین خط سعادت نمط مشعر بماند و بود خیریت آمود رسیده
بود ازان وقت تا حالت تحریر احوال ایشان دریافت نیست موجب تشویش خاطر
ایضاً همشیرهٔ عزیزهٔ من اداء الله عمرها چهرهٔ دعای مزید عمری بگلگونهٔ اجابت رسانیده به
تسطیر مآرب و تحریر مطالب می پردازد عرصهٔ بعید و مدت مدید منقضی میگردد که از احوال آن
طرف اطلاع ندارد لهذا شب و روز طبیعت متعلق میباشد لازم که برخلاف گذشته آینده
را نویسان حالات باشند که جمعیت خاطر حاصل آید ایضاً همشیرهٔ معصومهٔ عفیفهٔ
من ادام الله تعالی عمرها بعد تمنای وافر دیدار فرحت آثار و آرزوی همکنار لقای مسرت بار تحریر
حقائق یومی زبان قلم رطب اللسان میسازد استماع یافته که طبیعت آن عزیزه از دو سه روز
بمرتبهٔ اعتدال نیست ازین معنی مشمر اندوه و ملال است لازم که جلد اطلاع نمایند ایضاً همشیرهٔ
معززهٔ محترمهٔ من سلمها الرحمن ادعیهٔ مزید حیات افسر فرق اجابت ساخته مشهود خاطر
می نماید بموجب درخواست آن محترمه کرن پهول مرصع نو ساخته طیار نموده فرستاده
رسید آن برنگارند و دیگر آنچه مطلوب باشد بی تکلف ظاهر ساخته باشند ایضاً
همشیره صاحبهٔ من سلمها الله تعالی بعد اظهار شوق و آرزوی لقای بهجت انجام
ظاهر می سازد در مقدمهٔ تعیین تاریخ سعید و تقرر ساعت نیک تا بر شادی عزیز الجان
که نوشته بودند دریافت شد در عرصهٔ دو سه روز تجویز نموده اطلاع خواهد کرد

فصل چهارم در نوشتن شقه و پروانه و تمسک و فارخطی و غیره بسوی اهلکاران امتیازی

عقیدت شعار عبودیت آثار خیرخواه بلا اشتباه شیخ لطف الله
عرضداشتی که کرده بود بنظر بادولت گذشت در مقدمهٔ تقاوی فی محالات و تردد پرگنات

سنه فصلی واجب سه ساله بقبولیت مشار الیه تشخیص کرده داده شد باید که بخاطر جمع تمام تردد
وآباد نموده مال واجب سرکار سال بسال داخل سرکار مینموده باشند **نوشتن شقجات به**
اہلکاران غیر متیاری عزیز القدر امانتخان آنکه [illegible] و عملی اصطبل بنام ایشان
تقرر یافته کارخانه اصطبل تباه است واسپان خاص سواری [illegible] لاغر و بی قدرت معلوم شد که
راتب روبروی خود نمی خورانند بیدانه و کاه چه رسد اگر سائیسان اعتماد کلی باشد داروغه
داشتن چه ضرور آینده را از خواب غفلت بیدار شود والا از کارخانه دست بردار کرده
خبر شرط است **ایضاً** مستحسن الخدمت میر نور علی مسموع شد که اجناس توشکخانه بیت
بی آب و تاب میدارد معلوم نیست که در کدام خواب شتر گوش می باشد [illegible] دو شاله را
آفتاب میدهد و دیگر اسباب را نیز و در طاقهای بانات کلوچی و [illegible] گذارد تا کرم
نخورد درین باب تاکید شناسد **ایضاً** عزت آثار شیخ [illegible] عبد نویسی فیلخانه [illegible]
متصدی گذرانید ملاحظه نمودم صاف دزدی و تصرف ایشان دریافت شد متصدی
مذکور برای مواجهه نزد ایشان میرسد آنچه مبلغ از روی مواجهه کاغذ خواهد برآمد لا کلام
دادنی خواهد شد **ایضاً** خان شجاعت نشان سیف الله خان پروانه حضور
اقدس درباب معافی محصول اسپان که از چاند کهیری خرید کرده می آرد مع هرکاره
میرسد در اثنای راه از چوکی و پهره هوشیار باشد و مبلغ پانصد روپیه راسنڈوی برای
خرج اسپان و تنخواه سائیسان فرستاده شد در انوپ شهر وصول باید کرد **ایضاً**
شیخ رحمت علی پشمینه ده هزار روپیه مع بیجک [illegible] عزت [illegible] رأس [illegible]
شیشی عطر گلاب وغیره اجناس متفرقه مرسله آن عزت آثار رسید بملاحظه درآمد بسیار پسند
افتاد موجب خوشی خاطر گشت **پروانه معافی روینیه** متصدیان حال و استقبال پر
براون علاقه سرکار خیرآباد بدانند ظاهرا دریافت شد که سید معصوم علی بتدریس علوم دینی
مشغول میباشد و از عدم وجه معیشت عیال و اطفال ایشان [illegible] بسر می برند نظر بر استحقاق

سید مذکور بهت آنه یومیه بر مال پرگنهٔ مذکور مقرر نمودیم باید که از تاریخ ورود پروانه وجه
مذکور هر روز بلاناغه بمشار الیه میداده باشند که صرف معیشت نماید و از ابواب کچهری متعرض
نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند **پروانهٔ معافی اراضی** متصدیان حال و استقبال
پرگنهٔ بیسواڑه بدانند موازی بست و پنج بیگهه اراضی بچتهٔ افتاده قابل زراعت خارج
جمع در موضع نظام پور در خالصهٔ علاقهٔ پرگنهٔ مذکور من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲ فصلی
بنام حقائق پناه مولوی ضیاء الله معاف نموده شد لازم که ایشان هم نظر بر استحقاق موصوف
موصوف نموده اراضی مذکوره پیموده جکبست بتصرف مشار الیه واگذارند و سائر ابواب کچهری
و مسلاخت صرف نموده شد بوجهی من الوجوه متعرض نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند
دریغباب تاکید مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند **پروانهٔ راهداری** چوکیداران طرق و
گذربانان شوارع عام بدانند میر فضل علی و کرم خان ملازمان سرکار نواب امیر الدوله بهادر
از کلکته مراجعت نموده بلکهنو میرسند پانزده کوڑی تهان سوسی اوڈهانگری و هفت طاقه بانات و دیگر تحفه و
تحائف انجا همراه می آرند بعلت محصول بوجهی من الوجوه مانع و مزاحم نشوند و از حدود خود بسلامت
بگذرانند دریغباب تاکید مزید دانند **فارخطی** چون سید میر علی مبلغ ده هزار روپیه سکه اینجانب بابت
تحصیل پرگنه ناهل از روی بند و اصلات بمواجهه یعنی یالاکلام ذمهٔ خود وادنی میداشتند
درینولا مبلغ سه هزار روپیه دیده و دانسته معاف نمودم و مبلغ هفت هزار روپیه سکه وصول نموده
در تحت و تصرف خود آوردم دامی و درمی ذمهٔ مشار الیه باقی نمانده بنابران این چند کلمه بطریق فارخطی
نوشته داده شد که عند الحاجت سند باشد **تمسک** منکه امتحان عامل پرگنهٔ فتحپورام چون مبلغ دو
هزار روپیه سکه حالی سنه ۱۲ از دکان لاله کشوری داس بمیعاد چهار ماه قرض گرفته در تحت و تصرف خود آوردم
و فی صدی یک روپیه سود ماهواری مقرر شده ام اقرار آنکه مبلغ مذکور مع سود بر وعده مسطور لاکلام برسانم و بلا حجت
ادا سازم بنابران این چند کلمه بطریق تمسک نوشته داده شد **حاضرضامنی** منکه سید نجابت علی ام چون رحمت علی
متعهد سرکار عالی قند شعبه سعید علی ۱۲ بخدمتگاری نوکر شد لاکلام ضامن گشتم اگر موی الیه خصت جائی رود

یا بی جهت نوکری گذارد عند الطلب حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب
گویم بنا بران اینچند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد ما لضامنی
منکه بشیر علی ام چون عزیز الله آورده من در سرکار عالی سید کاظم علیخان به سررشته خانسامانی ملازم
گردید اقرار می نمایم و نوشته میدهم که اگر نامبرده چیزی متعلقه نقد و جنس از تحویل خود گم نماید و یا
گم گردد بشرط اثبات ذمه او مال را نشان دهم و از عهده او جواب گویم بنا بران اینچند کلمه
بطریق مال ضامنی نوشته دادم که دست آویز عمل گردد خط منکه نواز سائیس ساکن [illegible]
چون به سرکار عالی اقتدار سید امانت علی در عهده سائیسی برای تیمار اسپ [illegible]
نوکر شدم اقرار مینمایم که شب و روز بکار خود سرگرم و مشغول باشم اگر بی رخصت جائی روم
و یا بی رضامندی نوکری بگذارم دو ماهه ضابطه بدهم بنا بران اینچند کلمه بطریق خط نوشته
داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید رقعه [illegible] بتاریخ پنجم روز [illegible] شنبه
شادی ساچق و بتاریخ ششم روز چهارشنبه تقریب حنابندی و بتاریخ هفتم روز پنجشنبه
ساعت سعید کدخدائی و بتاریخ هشتم روز جمعه رخصت عروسی تقرر یافته تشریف [illegible] رونق افزای
محفل نشاط و بزم انبساط شوند رقعه نوید بتاریخ پنجم شهر جمادی الاخری بروز جمعه تقریب مجلس
مشایخ و فقرا تعین و تقرر یافته از یکپاس روز بر آمده تا شام هر گاه مزاج مبارک آید رونق
افزای بزم یکجهتی شوند چهره جنس یک زوج دوشاله سفید پوشاکی بیل بوته حاشیه و [illegible]
سبز و سرخ طول پنج ذرعه عرض دو ذرعه پاو یا بالا خرید کشمیر دو صد روپیه رایج الوقت یک
توپ رومال سفید سبز رنگ یعنی گز دوشاله قیمتی شش صد روپیه طول [illegible] عرض [illegible]
تا چهار فرخ آباد معرفت علی رضا سوداگر بتاریخ دوم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲ داخل [illegible]
عالی شد گم نامه کاغذ منکه نصر الله خان ساکن بلده لکهنو ام چون قباله مبلغ
دو صد روپیه بابت گروی حویلی سید اصغر علی از نزد بنده حسب الاتفاق گم گردید
[illegible] از سید موصوف تمام و کمال [illegible]

که هرگاه قبالهٔ مذکور بر آید بجنس تحویل الیه مشار الیه نمایم و اگر بعد ازین بر آید و کسی از وارثان من حجت کند دعوی او باطل و نامسموع است بنا بر آن این چند کلمه بطریق رسید مبلغ مذکور و گمنامهٔ کاغذ حویلی نوشته داده شد که تا بالحال سند باشد تحریر فی التاریخ شانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۳ هجری

دزدی نامهٔ اسپ منکه محمد خان سوار همراهی شیخ مسعود ملازم حضورم چون اسپ کمیت زیر سواری من از سرای بانگر میو بدزدی رفته از قاضی و مفتی و چودهری و مقدم و گو و کوتوال پرگنهٔ مذکور هر کرا ازین معنی اطلاع باشد برین دزدی نامه مهر و گواهی دستخط خود کرده دهند تا در کچهری جنگی آگاهی سند باشد تحریر غرهٔ ذیحجه سنه ۱۲ هجری

سقطی نامهٔ اسپ منکه شیخ ثناء الله سوار همراهی عظمت الله خان ملازم حضورم چون اسپ شمرغه زیر سواری بنده در تکیت گنج از قضای الهی سقط شده داغ و دم بریده نزد خود نگاه داشت هر کرا از کوتوال و چبوتره وغیره آگاهی باشد مهر و دستخط و گواهی برین سقطی نامهٔ اسپ ثبت نماید تحریر تاریخ پانزدهم شوال سنه ۱۲ هجری

غرقی نامهٔ اسپ منکه مرزا اسد علی سوار همراهی میر عطاء الله خان ملازم حضورم چون بنده از سلطانپور بلکهنو می آمد در راه شاهی راه در نالهٔ کاند و بسبب طغیانی آب و کثرت بارش اسپ سمند سیاه زانو که در زیر سواری داشت در آب فرو رفت از زمینداران قریات و اطراف نالهٔ مذکور هر که برین حال مطلع باشد برین غرقی نامه دستخط کرده دهد تحریر فی التاریخ هفتم شهر رجب سنه ۱۲ هجری

چهرهٔ سوار محمد خان ولد اعظم خان بن سعد الله خان سوار همراهی شیخ احسان الله ملازم حضور گندم رنگ فراخ پیشانی میش چشم بلند بینی ریش دست و زخم شمشیر بر کله اسپ سنرنگ ... پنج بتاریخ یازدهم رجب بداغ ران سواری رسید

چهرهٔ پیاده نعمت الله ولد شیخ رحمت الله بن شیخ کریم الله همراهی محمد نواز خان کمیدان ملازم حضور گندم گون بلند بینی فراخ پیشانی میش چشم ریش بروت سیاه داغ ... بر کله ... بتاریخ پنجم شهر صفر به تصحیح رسید

فصل پنجم در تحریر بعضی خطوط ضروری

وکاغذ شرعی تملیک نامه منکه شیخ عظمت الله ولد شیخ رحمت الله ام چون یکمنزل
حویلی گلی وچوبی وخشتی که مع زمین آن زر خرید پدر مرحوم ومغفور من بود وبنده را بلا اشتراک
غیری میراث رسیده درینولا حویلی مذکور مع حقوق داخلی وخارجی بسعادتمند اقبال
نشان سید محمد علی در حالت صحت نفس وثبات عقل بلا اکراه واجبار برضا ورغبت
بخشیدم وتملیک کرده دادم اگر کسی از متعلقان ووارثان من حاضر وغائب دعوی ملکیت
نماید دعوی ایشان باطل ونا مسموع است بنا بران اینچند کلمه بطریق تملیک نامه نوشته دادم که
ثانی الحال سند باشد **صفائی نامه** منکه سید محمد و آغا حسین [illegible] ایم چون [illegible] حقیقی
از عرصهٔ چند سال بابت تقسیم ترکهٔ پدر مناقشه ومجادله واقع بود باهم بی اتفاقی داشتیم حالا
بارشاد بعضی بزرگان شهر واکابر برادری انچه غبار تکدر وکدورت بود بیک قلم برطرف ساختیم
وآینده هیچگونه کاوشی وآویزشی نمانده بی تکلف [illegible] واتفاق درخانهٔ یکدیگر
آمد ورفت داشته باشیم بنا بران اینچند کلمه بطریق صفائی نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد
امانت نامه باعث تحریر این چند سطور آنکه شیخ فضل علی مبلغ ده هزار روپیه سکهٔ حالی سربمهر
یک صندوقچه زیور مرصع مقفل ویک بدرهٔ دوشالهٔ سربسته لا کلام بطریق امانت بخانهٔ بنده گذاشته
هرگاه مشار الیه مطلوب باشد از خانهٔ من ببرد واگر از قضای الهی فوت شود هر که از روی
شرع شریف بعد او مالک ترکهٔ او باشد مالک این امانت است عند الطلب بلا عذر وحجت بدهم
بنا بران اینچند کلمه بطریق امانت نامه نوشته داده شد که سند کامل بدست [illegible] تکمیل گردد
عاق نامه چون کرم علی پسر بندهٔ درگاه از روی شقاوت ازلی اطوار ناشایسته مثل
خمر خوردن وقمار باختن ودزدی نمودن وخون ناحق ریختن [illegible] اختیار کرده هرچند خویش
بیگانه بوعظ ونصایح بزرگانه پیش آمدند اصلا مزاجش باصلاح نیامد واز منهیات دست بردار
نشد ناچار بپاس عزت وحرمت خاندان خود عاق کردم اگر کسی بعلت افعال مذمومهٔ مذکوره
محبوس نماید ویا تنبیه سازد ویا بکشد وجهی من [illegible] از بنده [illegible] نیست لا کلام [illegible]

شاہم بنا بران اینچند کلمہ بطریق عاقنامہ نوشتہ دادم کہ آیندہ را سند باشد **طلاق نامہ**
موجب تحریر این مقال و باعث تفصیل این اجمال آنکہ چون مسماۃ انورخانم کہ از عرصہ شش
سال بر طبق شرع شریف در عقد من بود دریں ولا مسماۃ مذکورہ را برضا و رغبت طلاق
بائنہ دادم و در حق او لفظ طلقتک گفتم و آنچہ مہر شرعی بود حوالہ مسماۃ مذکورہ کردم پس
بعد انقضای ایام عدت مختار است ہرگاہ کہ خواہد شوہر کند بندہ را ہیچگونہ از و تعرض نیست
بنابران اینچند کلمہ بطریق طلاق نامہ نگاشتہ دادم کہ ثانی الحال سند باشد
توبہ نامہ بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی یتوب
قلوب المؤمنین بنور التوبۃ والاستغفار والصلوۃ والسلام
علی محمد شفیع المذنبین وسید الابرار وعلی آلہ
الاطہار واصحابہ الاخیار موجب تحریر این قرطاس آنکہ درین وقت
مسعود و ساعت محمود بمضمون فیض مشحون آیۂ کریمہ یا ایہا الذین آمنوا توبوا
الی اللہ توبۃ نصوحا و بمصداق حدیث شریف التائب من الذنب کمن
لا ذنب لہ توفیق الٰہی و سعادت نامتناہی قرین حال فرخندہ مآل این بی پر و
بال گردیدہ یعنی از جرائم کبیرہ و معاصی صغیرہ مثل خمر خوردن و باختن قمار و زنا و لواطت
و ریختن خون ناحق و دیگر منہیات توبہ کردم و قسم خوردم کہ من بعد دیگر گرد امور نامشروع
نگردم و باز دیگر مرتکب منہیات و محرمات نشوم امید از جناب ستار العیوب غفار
الذنوب آنست کہ توبۂ این عاصی پر معاصی قبول گردد بنابران اینچند کلمہ بطریق توبہ نامہ
نوشتہ دادم کہ سند باشد **وکالت نامہ** موجب تحریر این کتابت باعث تقریر این خطاب
آنکہ درین ایام سعادت فرجام فضیلت مآب کمالات انتساب مولوی عبد الصمد را از طرف خود
بحالت صحت ذات و ثبات عقل وکیل مطلق گردانیدم و در محکمۂ شریعت نبوی بلا اکراہ و اجبار مشار الیہ را
مختار معاملۂ خود نمودم بابت [illegible] و بار [illegible] سرگرم و ساعد باشد از روی صلاحیت و تقوی بطریق

صوابدید خود معامله من موکل انفصال نماید آنچه خوب و زشت بعمل خواهد آورد بنده را قبول است
بنابران اینچند کلمه بطریق وکالت نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد وعند الحاجت
بکار آید **آزادنامه** الحمد لله الذی جعل العتاق سبب العتق من النار
والصلوة والسلام علی رسوله واله واصحابه الاخیار و ذریته الاطهار
بعد حمد و صلوة غرض از تحریر این وثیقه صحیحه و صحیفه شرعیه آنکه بتاریخ دهم رجب المرجب سنه [illegible]
هجری حیدر قلی را بمضمون حدیث نبوی علیه السلام من اعتق رقبة المؤمن [illegible]
اعتق الله بکل عضو عضوه من النار براه خدا آزاد کردم و مطلق العنان نمودم اکنون نامبرده
با سائر احرار ملحق و منضم گشت هر جا که خواهد برود و هر جا که خواهد بماند هیچکس [illegible] از وارثان من را
از و تعرض نیست و از فروختن و بخشیدن کسی فروخته و بخشیده نشود اگر کسی [illegible] بیعیت [illegible]
در آرد باطل و نامسموع و کاذب و نامشروع است بنابران اینچند کلمه بطریق آزاد نامه نوشته
داده شد که ثانی الحال سند باشد **وصیت نامه** الحمد لله
رب العالمین والصلوة علی خاتم الانبیاء والمرسلین والتحیات
علی آله واصحابه اجمعین بر نجبای وقت و شرفای عصر خصوصا بر قاضی و مفتی
و متولی شهر و دیگر اکابر شریعت که بوجود فیض آمود خود زمانه حال را آراسته و پیراسته
میدارند مخفی نماند که بتاریخ بست و هفتم شهر رمضان المبارک سنه [illegible] هجری برخوردار
جعفر علی همشیره زاده خود را ادام الله عمره و قدره که در فرزندی گرفته تربیت باطن و پرورش ظاهر
نموده ام بر جمیع امتعه و اقمشه و نقد و جنس و باغ و حویلی و زمینداری و فروش و ظروف که در حین
حیات بقبضه ملکیت خود میدارم و بلا شرکت غیری بر آن قابض و متصرف هستم وصی [illegible]
و قائم مقام خود نمودم و در زندگی خود بصحت نفس و ثبات عقل مداخلت دادم کسی بعد [illegible]
حق ملکی نکند برضا و رغبت خود دین و دانسته بخشیدم و هبه کردم و وصی نمودم بنابران اینچند
کلمه بطریق وصیت نامه نوشته دادم که سند باشد **استشهاد نامه** استشهاد میخواهد بحق گواهی

می طلبد بصدق ضعیف العباد شیخ روشن علی بر آنمعنی که در ایام قحط سالی که خلائق در مخمصه
عظیم گرفتار بودند زنی نزد این شهادت طلب آمده ظاهر نمود که من از نسل سادات عظام هستم
و این صبیه خرد سال که در آغوش میدارم نیز از سادات عظیم القدر است مادر و پدرش فوت شده
من او را بفرزندی گرفته پرورش نموده ام از عرصه چند ماه اوقات بسعی بازو و چرخه بسر
میکنم الحال بمعاش تنها ی علاقه مسماة مذکوره خواهی نخواهی مرا رغبت کسب مثل خود میدهد
اگر انکار میکنم بزجر و توبیخ پیش می آیند لهذا میخواهم که چون بفضل الهی تا حال عصمت و عفت
من قائم است خدمت کسی از شرفای وقت نمایم اگر به تزویج گیرد عین رضامندی اینجانب است
یا استماع آنمعنی وقت شب بجناب فلک انتساب نواب آصف الدوله بهادر اظهار احوال
ارشاد شد که شما بخدمت خود نگاه دارید خواه متعه خواه بنکاح بموجب ارشاد حضور پرنور مسماة مذکوره
را در خانه داشتم و نفقه بقدر استعداد مقرر کرده دادم چون صبیه مذکوره او بسن بلوغت رسید
روزی تقریباً بخدمت ملازمان نواب وزیر اعظم دام اقباله باز عرض کردم مبلغ دو صد روپیه
برای کار خیر امداد فرمودند چنانچه بتاریخ هفتم شهر رجب المرجب سنه ۱۲ هجری بسید قادر علی نامزد کردم
و در رمضان المبارک کدخدا کرده دادم هر کرا آنمعنی اطلاع و آگاهی باشد حسبته لله درین کاغذ
مهر و دستخط و گواهی کرده دهد تا عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد استفتا چه میفرمایند علمای دین و
مفتیان شرع متین درین صورت که زنی دو دختر او و پسر داشتند مادر یک دختر مسماة زینب شیر خوانیده و دختر ش
بطفلی مسمی نذیر شیرداد پس تزویج این صبیه با آن صبیه شرعا روا باشد یا نه بینوا توجروا استفتا چه میفرمایند
علمای دین و مفتیان شرع متین اندرینمعنی که سه برادر بودند حقیقی سه بتقضای الهی بحق پیوستند و هر کس اولاد
گذاشت اولاد برادران خورد از اولاد برادر کلان دعوی ترکه عم خود می کنند و هر سه برادران
از ترکه هیچ نمی داشتند در شرع شریف دعوی ایشان با ایشان میرسد یا نه بینوا توجروا اخلاق نامه مشائخان
الحمد لله الذی نور قلوب العارفین بتجلیات جماله و زین صدور
اولیاءه بصفات کماله وجعلهم وسیلة

لِنَجاحِ الحاجاتِ وَذَرِیعَةً لِنَیلِ السَّعاداتِ وَالصَّلوٰةُ وَالسَّلامُ
عَلیٰ رَسُولِهٖ وَحَبِیبِهٖ وَآلِهٖ وَاَصحابِهٖ کَما قالَ
عَلَیهِ السَّلامُ اَلشَّیخُ فِی قَومِهٖ کَالنَّبِیِّ فِی اُمَّتِهٖ
بعد حمد و نعت می گوید ملتجی بشفاعت نبی حجازی شاہ عبد العلی کہ چون برخوردار حسین علی برادرزادہ
خود را متوجہ الی اللہ و مستغرق بشوق لقاء اللہ و تائب بتوبہ نصوح یافتم بحکم اجازت مرشد کامل
خود حضرت شاہ ولی اللہ خلافت سلسلہ عالیہ یادادم ہر کہ بیعت بسلسلہ این باشد با دست
وے و حفظہ اللہ تعالیٰ باحکام الشریعۃ و ثبتہ اللہ بطریق الارادۃ چنانچہ پوشاندم خرقہ و بستم دستار
خود را و عہد کردم آنچہ درمیان مشائخان باشد و آن عہد این است کہ اگر روز محشر مرا از
اجازت از جناب کبریا و محمد مصطفیٰ و علی مرتضیٰ و ائمہ معصومین علیہم الصلوٰۃ والسلام بشفاعت
او باشد شفاعت او نمایم و اگر او را محلی نزد حق از من زیادہ تر باشد دریغ شفاعت از
من ندارد اَللّٰهُمَّ نَوِّرْ قَلْبَهٗ بِنُورِ مَعْرِفَتِكَ وَاشْغَلْهُ بِشُغْلِ
جَلالِكَ وَجَمالِكَ وَثَبِّتْهُ عَلَی الصِّراطِ الْمُسْتَقِیمِ آمین آمین

نسب نامہ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی نَوَّرَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِینَ
بِنُورِ الْاِیمانِ وَشَرَحَ صُدُورَ الْعارِفِینَ بِشُعاعِ الْفُرْقانِ وَالصَّلوٰةُ
وَالسَّلامُ عَلیٰ رَسُولِهٖ خاتَمِ الْاَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ وَالتَّحِیّاتُ عَلَی الْاَئِمَّةِ
الْمَعْصُومِینَ وَالْاَصْحابِ الْمُکَرَّمِینَ خُصُوصاً عَلیٰ اِمامِ
الْمُتَّقِینَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طالِبٍ وَالسَّلامُ عَلَی
الْحَسَنَیْنِ الْاِمامَیْنِ السَّعِیدَیْنِ الشَّهِیدَیْنِ وَعَلیٰ اُمِّهِما سَیِّدَةِ النِّساءِ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ
بعد حمد و نعت بر ضمیر انور و خاطر صفا گستر صاحبان حسب و نسب مخفی نماند
کہ سید نوازش علی خلف سید جواد علی از سادات رضوی است از طرف پدر عالی قدر
سید صحیح النسب و از جانب جدہ مادری شیخ والا حسب متوطن مستقر الخلافت اکبر آباد

بہمراہ رکاب فیض انتساب نواب برہان الملک در بلدۂ لکھنؤ آمدہ سکونت ورزیدہ در ینولا میر
جواد علی سر رشتۂ روزگار در سرکار فیض آثار نواب وزیر اعظم میدارد و بعہدۂ داروغگی کتب خانہ
سرفراز است ہرجا کہ خواہند تحقیق نمایند **نسب نامہ** اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدِ نِ الْمُصْطَفٰی وَعَلِیِّ نِ الْمُرْتَضٰی وَالتَّحِیَّاتُ عَلٰی
سَیِّدَۃِ النِّسَاءِ فَاطِمَۃَ الزَّهْرَاءِ وَالسَّلَامُ عَلَی الْاِمَامَیْنِ الْهُمَامَیْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ
بعد حمد و نعت بر تجلیای روزگار و شرفای عالی تبار مکشوف باد کہ قرۂ باصرۂ اقبال و غرۂ
ناصیۂ اجلال سعید ازلی میرزا علی بن نواب قاسم علیخان بہادر قیام جنگ خلف الصدق
نواب مؤتمن الملک ذو الفقار الدولہ رشید خان خانخانان بہادر رسالار جنگ خلف الرشید
عمدۃ الملک نواب محمد اسحاق خان بہادر ست حسبًا و نسبًا معلوم نمایند **قبالۂ نکاح**
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ جَعَلَ النِّکَاحَ ذَرِیْعَۃً لِّلْوِصَالِ کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی
فَانْکِحُوْا مَا طَابَ لَکُمْ مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنٰی وَ ثُلٰثَ وَ رُبٰعَ فَاِنْ خِفْتُمْ اَنْ
لَا تَعْدِلُوْا فَوَاحِدَۃً وَالصَّلٰوۃُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهٖ اَجْمَعِیْنَ
بعد حمد و نعت برین وثیقۂ صحیحہ شرعیہ در صحت حال و ثبات عقل و نفاذ جوارح اقرار کرد صحیح و
اعتراف نمود شرعی میرزا عباس علی ولد میرزا ہدایت علی کہ تزویج بموجب امر حق سبحانہ تعالی
و تنکیح بر طبق حدیث نبوی علیہ السلام اَلنِّکَاحُ مِنْ سُنَّتِیْ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِیْ فَلَیْسَ مِنِّیْ
بنا برین نفس نفیسہ مسماۃ عمدہ خانم بنت میرزا مصطفی قلی را بوکالت سید معصوم علی کہ بر
وکالتش شاہدین عاقلین بالغین حرین گواہی دادند گواہ اول بزیور صدق و صفا آراستہ
مولوی نجابت احمد و گواہ دوم بحلیۂ ورع و تقوی پیراستہ مولوی عزیز اللہ بمہر مبلغ
ہزار روپیہ در نکاح صحیح شرعی خود در آوردم و نان و نفقۂ مسماۃ مذکورہ لا کلام ذمہ خود
کردم چنانچہ ہر واحد از حاضران مجلس ایجاب و قبول متعاقدین میشنود و باہم ساکت شدند
نکاحا صحیحا شرعیا جائزا نافذا علی طریق الشہرۃ والاعلان لا علی سبیل الخفیۃ والکتمان ہمینا نامہ اقرار

کردند صحیح و اعتراف نمودند شرعی مخبران باسما و انساب خود همیون حبیب الله خان ولد
دائم خان و سعد الله خان ولد هاشم خان و رحمت الله خان ولد امداد خان قوم
افغان فی حالِ صحیح اقرارهم و نفذ جمیع تصرفاتهم شرعاً باین وجه که یکقطعه اراضی افتاده
غیر آباد مشترکه ما مقران برادران یک جدی واقع قصبه نگرام که بلا شرکت غیری بران قابض
و متصرف مستقیم و محدود است قطعه مذکوره بدین حدود اربعه شرقی آن ملحق ست بحد باغ پخته
محمد نواز خان مخبران متصل است بحد تالاب گردهر سنگه راجپوت شمالی آن ملصق ست بشاهراه
جنوبی آن ملزق است بحد ناله و باغ پرتهی سنگه که تا از زمان بیع شرعی خالص عن حق الغیر و
ملک الغیر در قبض و تصرف مالکانه خود ها میداریم و رینولا ما مقران قطعه مسطوره با جمیع حدود و
حقوق و مرافق آن داخلی و خارجی من کل قلیل او کثیر و ما یتصل بها و ینسب الیها خالیاً عما یمنع جواز
البیع بمقابله مبلغ یکصد روپیه سکه حالی رائج الوقت که نصف آن مبلغ پنجاه روپیه سکه مذکوره
میشود بدست غلام جیلانی ولد محمد رزاق ساکن قصبه کور بلا اکراه و اجبار طائعون راغبون فروختیم
و بیع نمودیم چنانچه ثمن آن از مشتری مذکور وصول نموده در قبض و تصرف خود آوردیم و
قطعه مذکوره را در قبض و تصرف و ملکیت مشتری مذکور گذاشتیم حالا ما را هیچ دعوی قطعه مذکوره
ما بائعون را از مشتری و مشتری مذکور را دعوی ثمن آن از ما بائعون و این تقابض بدلین
در مجلس واحد منعقد گشت و بمواهیر شاهدان عدول نوشته دادیم پس بعد نوشتن این قباله شرعی
نماند ما را و وارثان ما را سوی جمیع مهر دعوی در باب قطعه مذکوره هیچ حقی و ملکی و دعوی و خصومتی و نصیبی الحال
کسی بعد از بائعون دعوی نماید باطل نامسموع و کاذب نامشروع است بنا بران اینچند کلمه بطریق بیعنامه
شرعی نوشته دادیم که تا فی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید بیعاً صحیحاً شرعیاً نافذاً جائزاً ناجزاً
علی طریق الشهرة و الاعلان لا علی سبیل الخفیة و الکتمان بیعنامه موضع اقرار کردند صحیح
و اعتراف نمودند شرعی مخبر باسم و نسب خود هند و سنگه ولد تیجی سنگه زمیندار موضع
داود پور در حالت صحت ذات و نفاذ جوارح قولیه و فعلیه بلا اکراه و اجبار.

طالعاً و راغباً بر آنمعنی که موضع تکریه عمله پرگنه سرکار لکهنو که زرخرید آبا و اجداد من مقر است و از عرصه پانصد سال بطناً بعد بطن بران قابض و متصرف بودند و من مقر را از ایشان ارث رسید چنانچه الی هذا الیوم که زمان بیع شرعی است موضع مذکور در قبض عمل و دخل خود بلا شرکت احدی میدارم محدود است موضع مذکور بدین حدود اربعه حد شرقی آن متصل آلهی کهیره غربی آن ملحق است بناله و جهیل داود پور شمالی آن ملصق است بموضع رسول پور جنوبی آن ملزق است بجد باغ و تالاب و دیگر لوازمها بجمیع حقوق و حدود داخلی و خارجی و مرافق آن من کل قلیل و کثیر و بایضاف و نسب بمقابله مبلغ پانصد روپیه سکه حالی رائج الوقت که النصف منه مبلغ دو صد و پنجاه روپیه سکه مذکوره می شود بدست لاله امراو سنگه ولد لاله بیجرامی برضا و رغبت خود فروختم و بیع نمودم شرعاً و عرفاً خالی از شروط مفسده و عاری از معانی مبطله و عما یمنع جواز البیع چنانچه مبلغ ثمن آن تمام و کمال از مشتری وصول یافتم و ابری و در منجمله قیمت آن ذمه مشتری مذکور نیست و نمانده و بعد وصول زر نوعی که من بائع پیش از بیع قابض و متصرف بران موضع بودم حالا مشتری موصوف را بر موضع مبیعه مع باغ و تالاب و چاه و اشجار متفرقه واقع موضع مذکور مثمره و غیر مثمره قابض و متصرف گردانیدم چون عقد بیع صحیح شرعی در میان من مقر و مشتری موصوف الصدر واقع شد و تقابض بدلین بر سبیل مستقیم تمام و کمال حاصل گردید جدا شدم من عاقد بعقد بیع و لزوم آن با بدال و اقوال و شروط حالا هیچ دعوی و ملکی از روی شرع شریف من مقر و وارثان مرا از ان موضع مبیعه و مشتری را دعوی ثمن آن از من مقر اگر کسی بعد ازین وارثی پیدا شود و مدعی ملکیت و شرکت گردد باطل و نامسموع است و جوابدهی آن ذمه من بائع است بنابران اینچند کلمه بطریق بیعنامه شرعی و رسید مبلغهای مذکور طائعاً و راغباً بمهر و دستخط اکابر اعاظم نوشته دادم که دست آویز مکمل گردد و سند کامل شود بیعنامه اقرار کرده و اعتراف صحیح و

شرعی نمود فیض الله ولد نصر الله بن فقیر الله ساکن احمدنگر در حال صحت نفس و ثبات عقل و
نفاذ جوارح واجتماع حواس خمسه مع بین جه که عمارت یکمنزل حویلی کلی خشتی مشتمل بر دو دالان سائبان
کهپریل پیش هر دو دالان و در هر دو دالان هر دو طرف حجره مع راونی بالای بام و دیگر و
وبیت الخلا و باورچیخانه وغیره مکانات مسقف بچوب ساکهو و شیشم که احداث کرده من مقر است
بلا مشارکت و مساهمت احدی در قبضه مالکانه خود میدارم و محدود است بدین حدود اربعه شرقی ملحق است بدیوار
حویلی محمد سعید خان افغان و غربی ملزق است بکوچه غیر نافذه و در جنب شمالی متصل است بحویلی محمد خان
والی الباب والمیزاب و جنوبی ملصق است بطویله و کاوخانه قدیم خیرآباد و حویلی محدوده موهوبه مذکوره مع
حقوق داخلی و خارجی از قلیل و کثیر و ما یضاف و ینسب الیها مسمی غلام قادر ولد شیخ عبد العلی بن
شیخ نور الله ساکن قصبه مذکور هبه و تملیک کرده دادم هبه صحیحه شرعیه جائزه نافذه علی طریق الشهرة
والاعلان لا علی سبیل الخفیة والکتمان حویلی موهوبه مذکوره خالی از شروط مفسده و عاری از معانی
مبطله باقباض شیخ موصوف الصدر گذاشتم و او در قبضه مالکانه خود درآورد قبضاً صحیحاً شرعیاً
پس نمانده مرا و من یقوم مقامی را بر حویلی موهوبه مذکوره محدوده هیچ حقی و نصیبی و ملکی و خصومتی و
دعوی لهذا این وثیقه صحیحه نوشته دادم هوا هیر روسای شهر واکابر جوار و دیار که بعد من کسی از شیخ
موصوف دعوی نکند و حقی و ملکی ثابت نماید و این هبه نامه سند کامل و دست آویز مکمل نزد مشار الیه
باشد و بعد وفات مشار الیه فرزندانش حجت و برهان قاطع که همین قباله باشد مثل ید مرحوم خود
در قبض و تصرف مالکانه خود داشته باشند رهن نامه اقرار کردند و اعتراف صحیح شرعی نمودند ما مسمیان
سید سرفراز علی و امتیاز علی ولدان سید قائم علی فی حال الصحة اقراراً صحیحاً شرعاً و عرفاً و بلا اکراه و
اجبار برین صورت که موازی یک قطعه باغ یکصد و هفتاد و شش اشجار انبه وغیره واقع زمین موضع سرای
میر که از زر خرید والد بزرگوار مرحوم ما مقران است و بعد وفات پدر بزرگوار قدر بلا مساهمت احدی ارثاً بما
مقرین رسیده در عهد قطعه باغ مذکوره محدوده خالیاً عن حق الغیر تا حالت تحریر قباله شرعی مالکانه بر آن
قابض و متصرف هستیم در حال صحت نفوس و ثبات عقول و نفوذ جوارح قولیه و فعلیه با جمیع حدود و

وحقوق و مرافق آن داخلی و خارجی قلیل و کثیر و ما یضاف و ینسب الیهما خالیاً عمّا یمنع جواز
الرهن بمقابلهٔ مبلغ یکصد روپیه سکهٔ حالی رائج الوقت که نصفی آن مبلغ پنجاه روپیه سکهٔ مذکوره
میشود بدست شیخ ضیاء الله شیخ حفیظ الله رهن داشتیم و کردیم خالی از شروط مفسده و عاری از
معانی مبطله و این تقابض بدلین بر سبیل تمام و کمال در مجلس واحد منعقد گشت چنانچه زر مذکور از
شیخ موصوف ما مرتهنان وصول نموده در تحت تصرف خود آوردیم اقرار آنکه هرگاه مبلغ مذکور بسایم
فک رهن کرده بگیریم همادام که فک رهن نمائیم منافع آن باغ مرهونه مثل اثمار و هیمه سوختنی که از
درختها کهنه بر آید و غیر اجناس ضیا و غیبت اجازت دادیم که ایشان بتصرف خود بی تکلف در آرند
حلال است رهناً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافذاً علی طریق الشهرة والاعلان لا علی سبیل الخفیة والکتمان

صورت حال موجب تحریر و تقریر این سواد و مقال آنکه بندهٔ درگاه اضعف العباد و احقر
الافراد قادر علی ولد سید صابر علی موازی یکقطعه اراضی واقع کولکنج چار صد و نود گز بذرعهٔ الهی مشتبه از
از شیخ لطف الله در وقت نواب آصف الدوله سنه ۱۲ هجری عوض مبلغ یکصد روپیه سکه خرید کردم
و قبالهٔ بیع شرعی نویسانیده گرفتم مواهیر اکابر شرع و توره چنانچه از آن زمان تا حال بران قابض
و متصرف هستم و زر خطیر بران صرف نموده چند خانهای رعیت آباد نمودم در ینولا شخصی از شیخان
بلدهٔ لکهنو دعوی کرد که قدر شی زمین مملوکه مقبوضهٔ من در زمین مبیعه شما مخلوط شده علیحده کرده
دهند چندی مناقشه و مجادله فیمابین ماند آخر الامر برین قرار یافت که زمین مبیعه پیموده موافق
کاغذ بگیرند روزی چند اشخاص ذی اعتبار جمع شدند عاقبت الامر اراضی پیموده حساب نمودند
بر طبق بیعنامه ما شیخ نورالدین که دعوی باطل بی اسنا و کرده بود کاذب در دعوی شد بنا بر
آن این چند کلمه بطریق صورت حال نوشته شد هر کرا از حاضران و ناظران برینمعنی
اطلاع و آگاهی باشد بمقتضای آیهٔ کریمه وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَن
يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ بر این محضر نامه گواهی و مهر و دستخط کرده دهد تا عند الله
ماجور و عند الناس مشکور گردد

الحمد للہ والمنة کہ نسخہ دستور الانشا کہ مشہور بانشاء فائق شدہ تالیف مولوی محمد فائق مرحوم

در ماہ ربیع الآخر سنہ ۱۲۶۶ ہجری در مطبع
مصطفائی واقع شہر کانپور محلہ
پٹکاپور محمد مصطفی خان خلف
حاجی محمد روشن خان
مرحوم صانہ اللہ
عن الشرور الی مر الدہور
طبع شد